

و درواست که برای شما جواهر کرده و به آن محمد حنقا خواسته بود و هر وی  
گفته است که ابو محمد حنقا با شایخ شیران یکی است نه بودند سخن در شاهنامه  
هر کس بقصد طایفه سخن گفتند و ابو محمد حنقا خاموش بود مگر در آنجا که  
گفت تو هر سخن بگویی گفت هر سخن خوب که درین باب بود گفتند مومل گفت هر چه  
تو هر سخن بگویی گفت آنچه شما گفتید حد علم بود به حقیقت مشاهده و حقیقت  
مشاهده است که حجاب منگنه شود و بر اعیان به پستی و بر آفتند در این انکسار  
میگویی و این را چون معلوم شد است گفت در باره نبول بود و وفات و مشقت  
بباید بن رسید و در آنجا نجات بود که ناکاه حجاب منگنه شد و یاد بر دم عز  
خود نشسته بنید کرد و روگفت مولای ما هذا مکانی و موضعی منک چون  
فرمان سخن شنیدند همه خاموش شدند مومل و بر آفتند بر خیز تا بعضی مشایخ را  
زیدت کیسیر خواست موه ماله ست و بر گرفت و بجاناه ابن سعدان محبت در آمد  
وسلام گفتند ابن سعدان تعظیم و ترجیبا نشان کرد مومل گفت آنها الشیخ فرید  
آن روی لنا محمد مروی عن ابی صلی الله علیه و سلم انه قال للشیطان ان عینا  
بین لستما و لا ارضانا ابره بعد فتنه کشف له عنه ابن سعدان گفت حد فلان  
عن فلان و اسند ان ابی صلی الله علیه و سلم قال ان للشیطان عینا بین لستما  
و لا ارضانا ابره بعد فتنه کشف له عنه چون ابو محمد این حدیث را شنید گفت  
بگذار دیگر عاده کن عاده کرده که بر آن شد و خواست و بیرون رفتند

این حدیث در کتب معتبره است  
مومل در این حدیث  
بسیار تأکید کرده است  
که این حدیث را از  
ابو محمد حنقا شنیده است

یعنی ابو محمد حنقا  
برای زیدت ترجیباست از منزلت  
خود زیدت وی جوانتر است

یعنی شیخ حنقا هم که درواست کنی از  
برای چیزی که مرویست از ابی صلی  
علیه و سلم که گفت مشیطا زانی  
در میان آسمان و زمین که چون سخن  
سبحان برده و اذیت آنند  
بروی منگنه سازد آن سخت را  
این سعدان گفت حدیثی فلان را  
یعنی ابن سعدان گفت که حکایت کردی  
حدیثی را که مروی است که شد فلان  
از فلان تا بنده صلی الله علیه و سلم

زیدت بعد از آن آمد گفتیم در ایام غیبت مجابوی گفت نمازهای را که از آن وقت  
گذراده بود و قضا می کرد در زیدت که شیطان دایر شنیده بود مومل گفت چاره نیست  
اذا نکره یهمان موضع که وی را دیده ام و سخته کرده ام را زیدت مروی را گفتند کم پس  
بیرون رفت و دیگر خبری نشنیدیم **حسن بن محبوب و صاحب ابوجعفر**  
شیخ ابوعبدالله خفیه گفته است که ابو جعفر خلد صاحب حسن بن محبوب از بعضی  
زیدت که ما آمدن زیدان گفت آن زیدی آن را در کعبه امشب و بزاید بیک ما حاضر  
کنی و بر آنجلس وی حاضر کرد مردان شای مجلس بن زیدان خردان گفت در وقت میداد  
که آنجا ایات خویش چیزی بگویی گفت هر خود چکا ایچ نیست اما آنجا ایچ  
آنچه از شایخ دیده ام با تو چکا ایچ کنم بن زیدان گفت من هدر این میجویم  
خردان گفت من و جوی بگریش حسن بن محبوب نشسته بودیم و وی سر پیش رفتند  
بودن که صیحه زد و بان صیحه از نظر ما غایت شد ما در یکدیگر گریه کردیم و با یکدیگر  
گفتیم که این فتنه را با هیچ کس نگویید که خواهند گفتند باز نادره دیگر آوردند سه روز  
بودند که وی را دیدیم و از وی خبری نشنیدیم و هر که از وی خبری پرسید میگویم  
مشغول است بعد از سه روز ناکاه دیدیم که از در میخورد آمد متغیر المون و از هیبت  
که داشت کس را با وی امکان سخن نبود و من همیشه با وی ای بساط میگردم  
گفتم ایها الشیخ زیدت من مقدار بلیغ تازه است اجازت میدهی که بیاورم  
و هبش را بیاورم تازه خوش می آمد گفت بسیار آورد مریدت گفته بخور و

شیخ حنقا هم که درواست کنی از  
برای چیزی که مرویست از ابی صلی  
علیه و سلم که گفت مشیطا زانی  
در میان آسمان و زمین که چون سخن  
سبحان برده و اذیت آنند  
بروی منگنه سازد آن سخت را  
این سعدان گفت حدیثی فلان را  
یعنی ابن سعدان گفت که حکایت کردی  
حدیثی را که مروی است که شد فلان  
از فلان تا بنده صلی الله علیه و سلم

یعنی ابی که ازین طایفه نیستند  
بسیار تأکید کرده است  
که این حدیث را از  
ابو محمد حنقا شنیده است